

## ترجیح فقر بر سلطانی

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست  
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
هنگام تنگدستی در عیش و کوش و مستی  
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

## بی‌اعتنایی به نام و ننگ

گر چه بدنامی‌ست نزد عاقلان  
ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را  
چه خبر دارد از حلاوت عشق  
هر که در بند ننگ و نام بود  
راست ناید نام و ننگ و عاشقی  
درد درده جای نام و ننگ نیست

## رستگاری در عشق

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری  
ارادتسی بنما تا سعادتسی ببری  
گل‌عذارای ز گلستان جهان ما را بس  
زین چمن سایه‌ی آن سرو روان ما را بس  
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق، لیک  
چو درد در تو نبیند که را دوا بکنند؟

## پاورقی

- ۱- قلندریه در تاریخ، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲
- ۲- مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی معروف به پایه، تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۷۵
- ۳- قرآن کریم، سوره‌ی ۵۳ (التجم)، آیه ۹
- ۴- طبقات الصوفیه، ابو‌عبدالرحمن سلمی، تحقیق نورالدین شریه، دارالکتاب العربی، قاهره ۱۳۷۲/۱۹۵۳، ص ۱۷۸
- ۵- مأخذ شماره‌ی ۱
- ۶- مأخذ شماره‌ی ۴
- ۷- مقدمه‌ی بر مبانی عرفان و تصوف، دکتر سیدضیاء الدین سجادی، انتشارات سمت، ۱۳۷۲، ص ۲۴۳
- ۸- دیوان حافظ، تحقیق علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار تهران، ۱۳۶۲. ابیات و صفحات شاهد از این چاپ است.
- ۹- فرهنگ واژه‌های حافظ، به انضمام فرهنگ بسامدی، دکتر مهین‌دخت صدیقیان، ابوطالب میر عابدینی، انتشارات روزنه، ۱۳۶۶ ذیل لغات مذکور
- ۱۰- همان مأخذ
- ۱۱- حافظ نامه (۲ جلد)، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۵۱۲
- ۱۲- استاد شفیعی کدکنی در کتاب ارزشمند قلندریه در تاریخ صفحه‌ی ۱۲۰ تا ۱۲۵ فشرده‌ی از اصول «چهل و پنجگانه‌ی سلمی» را بیان فرموده‌اند.

## ادب در شعر حافظ

احمدعلی کریمی - لاهیجان

در گذشته، سرلوحه‌ی عملی همه‌ی فرهیختگان و اهل علم، واژه‌ی «ادب» بود. در لغت‌نامه‌ی علامه دهخدا، ذیل «ادب» آمده است: «هنر، چم و خم، حُسن معاشرت، حُسن محضر، شیوه‌ی پسندیده، اخلاق حسنه، فضیلت، مردمی، آزر، حرمت، ادب‌نفس، اخلاق حسنه، ادب درس، آیین، آرایش، راه و رسم، تأدیب، تنبیه، دانشمندی، بافرهنگ شدن، فرهنگی شدن، ادیب‌شدن، به مهمانی خواندن، زیرک نگاه‌داشت حد هر چیز، نگاه‌داشت خود از نکوهیده‌های کرداری و گفتاری.»

اکنون یازده مورد از معانی ادب در شعر حافظ را مرور می‌کنیم:

۱- ادب داشتن یعنی قدم گذاشتن به محافل بزرگان.  
حافظ! علم و ادب ورز که در مجلس شاه  
هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود

۲- ادیب، فضل فروش نیست.

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی‌ست

زبان خموش ولیکن دهان پُر از عربی‌ست

۳- ادب، موجب رازداری می‌شود.

صف‌نشینان نیک‌خواه و پیشکاران باادب

دوست‌داران صاحب اسرار و حریفان دوست‌کام

۴- شرط ادیب‌شدن، تواضع و فروتنی‌ست.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ‌دین، شرط ادب نباشد

۵- بی‌ادب، گستاخ است.

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت

چشم دریده ادب نگاه ندارد

۶- ادب مساوی با رندی‌ست.

در کیش جان‌فروشان فضل و ادب نباشد

این جا نَسَب ننگجد و آن جا حَسَب نباشد

۷- شرط اول راه سالک، رعایت اصول ادب است.

قدم منه به خرابیات جز به شرط ادب

که سالکان درش محرمان پادشاه‌اند

۸- کسی که حُسن ادب داشته باشد محبوب حافظ است.

منظور خردمند من آن ماه که او را

با حُسن ادب شیوه‌ی صاحب‌نظری بود

۹- در پیشگاه نیک‌خواهان خندیدن، مودبانه نیست.

یاد باد آن که در این بزمگه خلق و ادب

آن که او خنده‌ی مستانه زدی، صهبای بود

۱۰- خودآرایی باید طبق موازین ادب باشد.

به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه

جای دل‌های عزیز است بهم بر مژنش

۱۱- آیین ادب ظاهری، کار خرد مصلحت‌جوی است.

هزار عقل و ادب داشتیم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم، صلاح بی‌ادبی‌ست